



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

مأموریت اخلاقی حزب کمونیست

جرج لوكاچ

ترجمه‌ی: م. رضا ملكشا



مرداد ۱۴۰۱

توضیح نقد: متن حاضر که نخستین بار در سال ۱۹۲۰ در نشریه‌ی **کمونیسموس** (Kommunismus) منتشر شده است حاوی برداشت لوکاچ در آن مقطع از حزب کمونیست، و وظایف و ساختار آن است.

(۱)

این آخرین جزوه نیز مانند دیگر نوشته‌های لنین، سزاوار مطالعه‌ی دقیق همه‌ی کمونیست‌ها است. او مجدداً استعداد خارق‌العاده‌اش را در درک آن‌چه به‌یقین درباره‌ی پدیده‌ای جدید در تکوین پرولتاریا بدیع است آشکار می‌سازد: توانایی لنین در درک ماهیت آن و قابل فهم ساختن آن به انضمامی‌ترین شکل. درحالی‌که نوشته‌های قبلی او تا حد زیادی ماهیت جدلی داشتند و عمدتاً به بررسی سازمان‌های مبارز پرولتاریا (عمدتاً دولت) می‌پرداختند، این مورد با توسعه‌ی کنونی جامعه‌ی جنینی جدید سروکار دارد. درست همان‌طور که شکل سرمایه‌داری تولید، با انضباط کارگری که از اجبار اقتصادی (گرسنگی) ناشی می‌شد بر خشونت عریان نظام سرفداری برتری داشت، همکاری آزاد انسان‌های آزاد در جامعه‌ی جدید نیز — حتی در زمینه‌ی بارآوری — به‌مراتب از سرمایه‌داری پیشی خواهد گرفت. دقیقاً به همین دلیل است که شکست‌طلبان سوسیال‌دموکرات انقلاب جهانی، شکاک‌ترین افراد هستند. آن‌ها به کند شدن نظم کاری، کاهش بارآوری و به‌طور خلاصه، هم‌زمان به فروپاشی اجتناب‌ناپذیر نظام اقتصادی سرمایه‌داری اشاره می‌کنند. آن‌ها با بی‌صبری و نابردباری‌ای که تنها با صبر و شکیبایی‌شان نسبت به سرمایه‌داری مطابقت داشت اذعان کردند که این چیزها **بلافاصله** در روسیه‌ی شوروی تغییر نکردند. فقدان مواد خام، مبارزات داخلی و مشکلات سازمانی از دیدگاه آن‌ها تنها برای **دولت‌های سرمایه‌داری** عذر و بهانه به حساب می‌آید و نکته‌ی مدنظر آن‌ها این است که نظام اجتماعی پرولتاریا باید به معنای تحول درونی و بیرونی همه‌ی شرایط، یعنی بهبود همه‌جانبه‌ی اوضاع، از همان نخستین لحظه‌ی تولد چنین نظامی باشد. انقلابیون اصیل، و بالاتر از همه لنین که دچار توهم نبودند خود را از این‌گونه اتوپیاگرایی خرده‌بورژوازی متمایز ساختند. آن‌ها می‌دانند که چه چیزی را می‌توان انتظار داشت، نه تنها از اقتصادی که در جنگ جهانی ویران شده بود، بلکه مهم‌تر از همه از انسان‌هایی که در دوران سرمایه‌داری به‌لحاظ روحی فاسد و تباه شده و با خودخواهی درآمیخته بودند. با این حال، رهایی از توهمات هرگز یک انقلابی واقعی را به دل سردی و یاس نمی‌کشد. فهم او از وضعیت واقعاً موجود، بیش‌تر به تقویت باور او به رسالت جهانی — تاریخی پرولتاریا کمک می‌کند. این ایمان هرگز نمی‌تواند متزلزل شود، مهم نیست که چه قدر طول می‌کشد تا آن را درک کنیم، مهم نیست که هرچه قدر توسط رویدادهای نامطلوب احاطه شود.

همه‌ی این اختلالات و موانع را می‌پذیرد، اما هرگز به آن‌ها اجازه نمی‌دهد او را از هدفش و نشانه‌های قرابت آن دور کنند.

شبهه‌های کمونیستی، بسیج کاری که حزب کمونیست روسیه بر عهده گرفته است، بارها و از دیدگاه‌های مختلف مورد بحث قرار گرفته است. بدیهی است که تأکید اصلی همواره بر پیامدهای اقتصادی واقعی و احتمالی آن بوده. اما هرچه قدر نیز این موارد مهم باشند، شبهه‌های کمونیستی و احتمال و سرچشمه‌ی آن‌ها از لحاظ دیگری اهمیت دارند که ما را به جایی فراتر از پیامد اقتصادی عاجل آن‌ها می‌برد. «اهمیت عظیم تاریخی شبهه‌های کمونیستی این است که ابتکار عمل هدفمند و داوطلبانه‌ی کارگران را در توسعه‌ی بارآوری نیروی کار، انتقال به نظام کاری جدید، ایجاد شرایط سوسیالیستی در اقتصاد و به‌طور کلی در زندگی برای ما آشکار می‌کند.»

احزاب کمونیست غیرروسی اغلب به دلیل تقلید چاکرمانانه از نمونه‌ی روسیه در اقدامات و مطالبات خود مورد انتقاد قرار می‌گیرند. به‌نظر من، در چندین جنبه (که به‌هیچ‌وجه غیرضروری نیست)، دقیقاً این وضعیت وارونه است. احزاب کمونیست اروپایی یا نمی‌توانند منابع واقعی قدرت جنبش روسیه را بیازمایند یا نمی‌خواهند و حتی زمانی که برخی از درس‌ها به نتیجه می‌رسند، قدرت لازم برای تبدیل آن‌ها را به اقدامات مؤثر ندارند.

شبهه‌های کمونیستی، به‌عنوان نخستین بذره‌های گذار از نظم اقتصادی سرمایه‌داری به نظم اقتصادی سوسیالیستی، به‌عنوان نقطه آغازی برای «جهش از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی»، **به‌هیچ‌وجه اقدام نهادی دولت شوروی نیست بلکه اقدام اخلاقی حزب کمونیست است.** این دقیقاً همین جنبه‌ی حیاتی و تعیین‌کننده از واقعیت حزب کمونیست روسیه است که به کم‌ترین میزان مورد توجه احزاب خواهرش قرار گرفته و به‌ندرت به دور از تقلید نمونه‌ی آن، از دستاوردهایش نتیجه‌گیری صحیح و ضروری گرفته شده است.

(۲)

اگر یک چیز معمولی وجود داشته باشد که تأکید بر آن لازم نیست، شناخت **حزب کمونیست به‌عنوان ابزار سازمانی اراده‌ی انقلابی پرولتاریا است.** از این رو این حزب به‌هیچ‌وجه موظف نیست که از همان آغاز همه‌ی پرولتاریا را بپذیرد. بلکه به‌عنوان رهبر آگاه انقلاب، به‌عنوان تجسم ایده‌ی انقلابی، وظیفه‌اش متحد کردن آگاه‌ترین بخش‌ها، پیشتازان، کارگران واقعاً انقلابی و کاملاً آگاه است. خود انقلاب الزاماً توسط قوانین طبیعی حاکم بر نیروهای اقتصادی ایجاد می‌شود. وظیفه و مأموریت احزاب کمونیست در همه‌جا، تأمین

جنبش انقلابی است (که تا حد زیادی مستقل از آن‌ها شکل می‌گیرد) با یک جهت و هدف، تا جرقه‌های ناشی از متلاشی شدن اقتصاد سرمایه‌داری را رهبری کرده و به سوی یگانه مسیر رستگاری، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا هدایت کند.

احزاب قدیم عبارت بودند از ترکیب‌های مصالحه‌کار و مجموعه‌ی ناهم‌گونی افراد که به سرعت بوروکراتیزه شدند و خیلی سریع به صورت اشرافیت افسران حزب و زیردست‌هایی درآمدند که از توده‌های مردم جدا شده بودند. از سوی دیگر، احزاب کمونیستی جدید می‌بایست خالص‌ترین بیان مبارزه‌ی طبقاتی انقلابی، یعنی فراروی از جامعه‌ی بورژوایی را نمایندگی کنند. با این حال، گذار از جامعه‌ی قدیمی به جامعه‌ی جدید، نه فقط محدود به اقتصاد و سازمان، بلکه هم‌زمان به معنای تحول اخلاقی نیز هست. هیچ سوء تعبیری نباید رخ دهد؛ هیچ چیزی به اندازه اتوپیاگرایی خرده‌بورژوایی کسانی که شیدای تصور تغییر اجتماعی تنها از طریق دگرگونی باطنی انسان هستند از اندیشه‌ی ما دور نیست. کم‌ترین نشانه‌ی غیرقابل چشم‌پوشی از این تصور خرده‌بورژوایی، این واقعیت است که طرفداران آن چه آگاهانه و چه غیرآگاهانه به این میانجی دگرگونی جامعه را به نقطه‌ای تار و دور در آینده‌ای بی‌انتهای موقوف می‌کنند. برعکس، ما اصرار داریم که گذار از جامعه‌ی قدیم به جامعه‌ی جدید، نتیجه‌ی ضروری نیروها و قوانین عینی اقتصادی است. با تمام ضرورت عینی‌اش، این گذار، گذار از اسارت و شی‌وارگی به آزادی و انسانیت است. به همین دلیل، آزادی را نمی‌توان صرفاً به عنوان ثمره و نتیجه‌ی توسعه‌ی تاریخی در نظر گرفت. در این توسعه باید لحظه‌ای شکل گیرد که در آن آزادی به یکی از نیروهای محرک مبدل شود. اهمیت آن به عنوان یک نیروی محرک باید دائماً افزایش یابد تا زمانی فرا رسد که رهبری جامعه‌ای را که اکنون انسانی شده به طور کامل در اختیار بگیرد. زمانی که «پیشاتاریخ بشریت» به پایان برسد و تاریخ واقعی آن بتواند آغاز شود.

به نظر ما آغاز این مرحله هم‌زمان با ظهور آگاهی انقلابی و پیدایش احزاب کمونیستی است. هر حزب کمونیست تا زمانی که در مقابل جامعه‌ی بورژوایی قرار نگیرد، اما به طور فعال نفی آن را مجسم کند، بسیار متناقض‌تر از احزاب سوسیال دموکرات قدیمی است. در واقع، حجتی بر آغاز نابودی و ناپدید شدن آن‌هاست. بزرگ‌ترین تراژدی جنبش کارگری، ناتوانی آن در رهایی کامل خود از بافت ایدئولوژیک سرمایه‌داری بوده است. احزاب قدیمی سوسیال دموکرات هیچ‌گاه حتی به طور جدی در انجام این کار تلاش نکرده‌اند و اساساً با ویژگی‌هایی نظیر سازش، رأی‌گیری، عوام‌فریبی دوره‌گردمآب، توطئه‌چینی، صعود پایه‌ی اجتماعی و بوروکراسی در زمره‌ی احزاب بورژوازی باقی مانده‌اند. از این رو ائتلاف با احزاب بورژوایی صرفاً نتیجه‌ی ضرورتی عینی و سیاسی نیست، بلکه از ساختار درونی و جوهر واقعی احزاب سوسیال دموکراتیک سرچشمه می‌گیرد؛ بنابراین درک این موضوع سهل است که چرا انقلابی‌های واقعی، اگرچه عناصر آگاه جنبش کارگری

نبودند اما صدایشان نه تنها ماهیت فاسد خرده‌بورژوازی و ضدانقلابی احزاب قدیمی، بلکه کل ایده‌ی احزابی به این شکل را تقبیح کرد. بی‌شک یکی از دلایل عمده ظهور و جذابیت سندیکالیسم^۱ رد اخلاقی احزاب قدیمی است.

حزب کمونیست روسیه هرگز تسلیم این خطرات نشد. آن‌ها به‌جای دوراهی معمول شیوه‌ی قدیمی حزب و سندیکا، سازمان بوروکراتیک یا تخریب حزب، رویکرد ثالث^[۱] مشخصی را ایجاد کردند. پیامدهای این رویکرد سوم را اکنون می‌توانیم در تمام جنبه‌های انقلاب روسیه تشخیص دهیم. با این حال، ما تاکنون بیش از حد بزدل و خنثی بوده‌ایم و به اساس آن پی نبرده‌ایم تا آن را به‌عنوان یک نیروی محرک در جنبش‌های خود جا دهیم.

(۳)

اساس قدرت حزب کمونیست شوروی اول از همه در سازمان درونی آن یافت می‌شود؛ ثانیاً در شیوه‌ای که وظیفه و مأموریت خود را می‌فهمند. و ثالثاً (که از دو مورد اول نتیجه می‌شود) در شیوه‌ی تأثیر آن بر اعضای خود. برخلاف احزاب سوسیال دموکرات قدیمی و اکثر احزاب کمونیست غیر روسی، این حزب، یک حزب بسته است نه باز. نه تنها سعی نمی‌کند که هر کس و ناکسی را به رده‌های خود جذب کند (یکی از دلایل عمده فساد و سازش)، بلکه تمام آنانی که خواستار ملحق شدن به حزب هستند را نیز نمی‌پذیرد. چنین افرادی در ردیفی تحت عنوان هم‌سفران (دوستان کمونیست‌ها) غربال می‌شوند، و از میان آن‌ها کسانی که ملزومات اخلاقی یک کمونیست روسی را برآورده می‌کنند در خود حزب پذیرفته می‌شوند. با این وصف حزب هیچ‌گاه نگران افزایش تعداد اعضا نیست بلکه نگران کیفیت افرادی است که در رده‌های خود باقی‌مانده‌اند. به همین دلیل حزب برای تصفیه‌ی صفوف خود از فرصت‌های به دست آمده از تلاش‌های عظیم انقلاب استفاده می‌کند. لنین می‌گوید: «بسیج جنگی کمونیست‌ها در این رابطه به ما کمک کرد. بزدل‌ها و ولگردها به حزب پشت کردند. این شکل از کاهش در تعداد اعضا نشان‌دهنده‌ی رشد قابل توجه قدرت و اعتبار حزب است. ما می‌بایست تصفیه را با انتفاع از ابتکار "شنبه‌های کمونیستی" ادامه دهیم. این تصفیه‌ی حزب، مبتنی بر احیای مداوم خواست‌های مرتبط با دستاوردهای راستین کمونیستی است.»

«ساختار داخلی حزب کمونیست روسیه ما را به جنبه‌ی دوم بحثمان می‌برد که همان رسالت حزب در انقلاب است. حزب کمونیست به‌عنوان پیش‌تاز انقلاب همیشه باید دست کم یک گام جلوتر از پیشرفت توده‌ها باشد. درست همان‌گونه که حزب کمونیست در زمانی که توده‌های وسیع از وضعیت خود احساس نارضایتی مبهمی

داشتند، پیشاپیش از ضرورت انقلاب آگاه بود؛ بنابراین آگاهی از قلمرو آزادی از قبل باید یک عامل حیاتی در احزاب کمونیستی مختلف باشد و بر اقدامات آن‌ها تأثیری تعیین‌کننده بگذارد، به‌خصوص اگر توده‌هایی که از آن‌ها پیروی می‌کنند هنوز در موقعیتی نباشند که خود را از نقطه‌نظر ایدئولوژیک از بافت سرمایه‌داری برهانند. البته چنین نقشی برای حزب کمونیست تا زمان تشکیل دولت شوراهای به فعلیت کامل نمی‌رسد. زمانی که پرولتاریا قدرت خود را به‌صورت نهادی تثبیت کند، همه چیز به این بستگی دارد که روح آگاهی‌بخش این شوراهای همان روح کمونیسم است که حال در کالبد انسانی جدید ظهور کرده یا فقط تغییر چهره‌ی جامعه قدیم. تنها حزب کمونیست می‌تواند این اصل پاک‌سازی، تصفیه و پویایی را عینیت بخشد. از آن جایی که تغییر شکل دولت احتمالاً نمی‌تواند به‌صورت هم‌زمان دگرگونی درونی انسان‌ها را ارمغان آورد، راه‌یابی تمام جنبه‌های شیطانی جامعه سرمایه‌داری (نظیر بوروکراسی، فساد و غیره) به نهادهای شوروی اجتناب‌ناپذیر است. این خطر جدی وجود دارد که این نهادها حتی پیش از این که فرصتی برای توسعه مناسب داشته باشند، رو به انحطاط و تحلیل روند. در این جا حزب کمونیست باید به‌عنوان منتقد، الگو، سنگر، سازمان‌دهنده و اصلاح‌کننده مداخله کند. چرا که تنها گروهی است که موقعیت انجام این کار را دارد.» [۲]

حزب کمونیست پس از آن که پرولتاریا را برای انقلاب آموزش داد، اکنون باید کل بشریت را در جهت آزادی و خود انضباطی تربیت کند. اما تکمیل این مأموریت تنها در صورتی ممکن است که از همان ابتدا میان اعضایش چنین آموزشی انجام شود. با این حال، کاملاً تفکری غیرمارکسیستی و غیردیالکتیکی خواهد بود که تلاش کند دو مرحله‌ی رشدی را که در سطور فوق ذکر شد با اجبار از هم‌دیگر جدا سازد. در مقابل، رابطه‌ی آن‌ها یک رابطه‌ی متقابل دائمی است و هیچ‌کس دقیقاً نمی‌تواند تعیین کند که یکی کجا شروع می‌شود و دیگری کجا به پایان می‌رسد؛ بنابراین ایده‌آل انسانی قلمرو آزادی باید اصلی آگاهانه باشد که اعمال و فعالیت‌ها را اداره می‌کند و به زندگی تمام احزاب کمونیست از لحظه سرآغازشان انگیزه می‌بخشد. شکل‌های سازمانی، افزایش آگاهی به‌وسیله آموزش و تبلیغات همگی ابزارهایی حیاتی و ضروری هستند. اما تنها این موارد کافی نیستند. مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مسئله چیزی است که خود کمونیست‌ها به‌عنوان انسان به آن نائل می‌شوند.

حزب کمونیست می‌بایست تجسم اولیه‌ی قلمرو آزادی باشد؛ و مهم‌تر از همه روحیه‌ی رفیقانه، هم‌بستگی واقعی و ازخودگذشتگی باید بر تمام اقداماتش حاکم باشند. اگر حزب به این امر نائل نشود، و یا حداقل به‌طور جدی برای تحقق چنین آرمان‌هایی تلاش نکند، جدا از خاص‌بودگی برنامه‌اش دیگر از سایر احزاب متمایز نخواهد شد. حتی این خطر وجود دارد که این فاصله پرنشدنی که به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده از فرصت‌طلبان و موج‌سواران جدا شده، به‌تدریج محو شده و در نتیجه آن خیلی زود چیزی جز جناح چپ افراطی

«احزاب کارگری» نخواهد بود. این مسئله به نوبه‌ی خود موجب خطر شدیدتر و عاجل‌تری خواهد شد (این امر پیش‌تر موکداً با به‌رسمیت شناختن لفظی بین‌الملل سوم از سوی احزاب سانتریست مطرح شده) و تمایز کیفی بین کمونیست‌ها و سایر احزاب صرفاً به یک تمایز کمی تبدیل شده و حتی به مرور زمان به کلی ناپدید می‌شود. هرچه یک حزب کمونیست کمتر آرمان‌های خود را از لحاظ سازمانی و معنوی عملی کند، نه‌تنها کمتر می‌تواند با تمایل شایع به سازش مقابله کند، بلکه برای آموزش عناصر ناخودآگاه اما واقعاً انقلابی (سندیکالیست‌ها، آنارشیست‌ها) جهت تبدیل آن‌ها به کمونیست‌های واقعی نیز توانی نخواهد داشت.

سازش و فروپاشی از یک منبع سرچشمه می‌گیرد: دگرگونی درونی ناکافی خود کمونیست‌ها. کمونیست‌ها (از طریق آن‌ها حزب کمونیست) هر چه بیش‌تر خود را از تفاله‌های سرمایه‌داری، زیست‌حزبی سوسیال‌دموکراتیک مانند بوروکراسی، دسیسه‌چینی، صعود اجتماعی و غیره تطهیر کنند، هم‌بستگی حزبی آن‌ها بیش‌تر به رفاقت واقعی و هم‌بستگی معنوی مبدل می‌شود و بهتر می‌توانند رسالت خود را به سرانجام برسانند. تنها در این صورت است که در موقعیتی قرار خواهند گرفت که نیروهای انقلابی را جمع کنند، بی‌اراده‌ها را قدرت بخشند، ناخودآگاه را بیدار کنند و یک بار برای همیشه ارادل و فرصت‌طلبان را کنار زده و نابود کنند. دوران انقلابی که اکنون با آن روبه‌رو هستیم سرشار از مبارزات طولانی و سخت خواهد بود و فرصت‌های بی‌شماری جهت خودآموزی ما فراهم می‌کند. رفقای روسی ما چه از نقطه‌نظر سازمانی و چه از حیث انسانی آموزنده‌ترین نمونه‌هایی که ما آرزویش را داریم ارائه کرده‌اند. زمان آن رسیده که ما الگوی آن‌ها را در این کشور نیز آغاز کنیم.

* متن حاضر ترجمه‌ای است از مقاله‌ی *The Moral Mission of the Communist Party* از Georg Lukács که در لینک زیر قابل دسترس است:

<https://marxists.architexturez.net/archive/lukacs/works/1920/moral-mission.htm>

یادداشت‌ها:

[۱]. لوکاچ مترادف با اصطلاح رویکرد سوم در این جمله، عبارت لاتین *tertium datur* را نیز به کار می‌گیرد. این اقدام لوکاچ اقامه‌ی مولفه‌ای نظری و در پیوند با پراتیک کمونیستی علیه گزاره‌ی منطقی *tertium non datur* است. اصلی معروف به «طرده شق ثالث» که تنها بر صحت یک گزاره یا نقیض آن حکم می‌کند.

[۲]. این بند بخشی از متنی است تحت عنوان *حزب کمونیست و نهاد های شوروی نوشته ولادیمیر سورین* که در ۱۹۲۰ منتشر شده بود.